

فساد سياسي صحابه



عثمان عموي خود حکم بن ابی‌العاص و پسرش مروان و دیگر بني‌امیه را به مدینه آورد. حکم مطرود رسول‌الله(ص) بود که او را از مدینه برون رانده و از جوار خود تبعید کرده بود...

عثمان عموي خود حکم بن ابی‌العاص و پسرش مروان و دیگر بني‌امیه را به مدینه آورد. حکم مطرود رسول‌الله(ص) بود که او را از مدینه برون رانده و از جوار خود تبعید کرده بود. از جمله عمال وي وليدين عقبه بن ابی معیط عامل کوفه بود که پیغمبر (ص) خبر داده بود که اهل جهنم است. عثمان عموي خود حکم بن ابی‌العاص و پسرش مروان و دیگر بني‌امیه را به مدینه آورد. حکم مطرود رسول‌الله صلي الله عليه وسلم بود که او را از مدینه برون رانده و از جوار خود تبعید کرده بود. از جمله عمال وي وليدين عقبه بن ابی معیط عامل کوفه بود که پیغمبر صلي الله عليه وسلم خبر داده بود که اهل جهنم است. عبدالله بن ابی سرح حاکم مصر و معاویه بن ابی‌سفیان حاکم شام و عبدالله بن عامر حاکم بصره بودند ولي وليدين عقبه را از کوفه برداشت و سعید بن عاص را حاکم کوفه کرد. علت عزل وليد و حکومت سعید _ بطوري که نقل کرده‌اند _ این بود که وليد با نديمان و نغمه‌گران خود از اول شب تا به صبح شراب نوشیده بود و چون مؤذنان بانگ نماز برداشتند با لباس منزل بیرون آمد و براي نماز صبح به محراب ایستاد و چهار رکعت نماز خواند و گفت "میخواهید بیشتر بخوانم؟" گویند وي ضمن سجده که بسیار طول داده بود گفت "بنوش و بمن بنوشان" و یکی از کسانی که در صف اول پشت سر او بود گفت "چه چیز را بیفزایی خدا خیرت ندهد به خدا فقط از آن کسی که ترا حاکم و امیر ما کرده است تعجب می‌کنم" این شخص عتاب‌بن غیلان ثقفی بود و چون وليد برای مردم خطبه خواند از ریگ‌های مسجد به طرف او پرتاب کردند و او توتلوخوران به قصر خود بازگشت و این اشعار را که "تأبط شرا" گفته است به تمثیل می‌خواند "من از باده و یار بر کنار نیستم و سنگ سخت نیستم که از خیر بدور باشم جان خود را از شراب سیراب می‌کنم و بر کسان دامن کشان می‌گذرم"

حطینه در این باب گوید:

"حطینه روزی که به پیشگاه خدای خود رود شهادت می‌دهد که وليد در خور مکر است وقتی نماز تمام شده بود بانگ زد می‌خواهید بیشتر بخوانم، مست بود و نمی‌فهمید، می‌خواست رکعت دیگری بیفزاید و اگر پذیرفته بودند نماز جفت را با طاق قرین می‌کرد جلوت را در نماز گرفتند و اگر عنایت را رها کرده بودند همچنان پیش می‌رفت"

کار وي را در کوفه شایع کردند و فسق و شراب‌خواری وي علنی شد و گروهی که "ابوزینب بن عوف ازدي" و "جندب بن زهیر ازدي" و دیگران از آن جمله بودند از مسجد بر او هجوم بردند و دیدند که مست بر تخت خویش خفته و از خود بی‌خود است خواستند از خواب بیدارش کنند بیدار نشد و شرابی را که نوشیده بود روی آنها قی کرد آنها نیز انگشتر وي را از دستش درآورده بلافاصله راه مدینه را پیش گرفتند و پیش عثمان بن عفان رفتند و به نزد وي شهادت دادند که وليد شراب نوشیده است. عثمان گفت "شما از کجا دانستید که او شراب نوشیده است؟" سپس آنها را از خود راند.

علی گفت "چطور شهود را بیرون کردی و حد را معوق گذاشتی؟"

عثمان گفت "چه باید کرد؟"

گفت "بنظر من باید بفرستی وليد را احضار کنی اگر روبروي او شهادت دادند و او با دلیلی خویشتن را تبرئه نکرد او را حد بزنی" و چون وليد حضور یافت عثمان آنها را به خواست و بر علیه او شهادت دادند و او دلیلی نداشت.

عثمان تازیانه را به طرف علی افکند و علی به پسرش حسن گفت "پسرکم برخی و حد خدا را درباره او اجرا کن"

وي گفت "یکی از کسانی که اینجاست این کار را خواهد کرد" و چون علی بدید که حضار از بیم خشم عثمان که با وليد خویشاوندی داشت از اجرای حد دریغ دارند تازیانه را بگرفت و نزدیک او رفت و چون مقابل او رسید وليد زبان به ناسزا گشود و گفت "ای ظالم" عقیل بن ابیطالب که حضور داشت گفت "ای پسر ابی‌معیط طوري سخن می‌کنی که گویی نمی‌دانی کیستی. تود دیلاقی از اهل صفوره بوده‌ای"

صفوره دهکده‌ای مابین "عکا" و "لجون" و از توابع اردن بود. می‌خواست بگوید که پدرش يك نفر یهودی از اهل آنجا بوده است وليد می‌خواست از دست علی بگریزد علی او را بکشید و به زمین زد و با تازیانه زدن گرفت.

عثمان گفت "نباید اینطور با او رفتار کنی"

گفت "وقتی فاسقی کند و نگذارد که حق خدا را از او بگیرند مستحق بدتر از این است"

بعد از او عثمان، سعید بن عاص را حاکم کوفه کرد و چون سعید به عنوان حکومت وارد کوفه شد پیش از آن که منبر را بشویند از منبر رفتن خودداری کرد و بفرمود تا آنرا بشستند و گفت "ولید نجس و پلید بوده است" و چون مدتی از حکومت سعید در کوفه بگذشت کارهای ناپسند از او نمودار شد و در اموال دخالت خودسرانه کرد. يك روز گفت یا به عثمان نوشت که این سیاه‌بوم تفرجگاه قریش است.

اشتر که همان مالک بن حارث نخعی بود به او گفت "چیزی را که خدا در سایه شمشیر و سر نیزه غنیمت ما کرده بوستان خودت و قومت می‌شماری؟" آن گاه با هفتاد سوار از اهل کوفه پیش عثمان رفتند و بد رفتاری سعید بن عاص را بگفتند و عزل او را خواستار شدند اشتر و یاران او روزها بماندند و از عثمان درباره عزل سعید خبری نشد و ایام اقامت آنها در مدینه دراز شد در این اثنا حکام عثمان از ولایات، عبدالله بن سعد بن ابی سرح از مصر و معاویه از شام و عبدالله بن عامر از بصره و سعید بن عاص از کوفه پیش وي آمدند و مدتی در مدینه بماندند که آنها را به ولایتشان باز نمی‌گردانید. زیرا نمی‌خواست سعید را به کوفه بفرستد و هم عزل او را خوش نداشت تا از ولایات نامه‌ها رسید که از فزونی خراج و آشفتگی کار در بنده شکایت کرده بودند.

عثمان آنها را فراهم آورد و گفت "رای شما چیست؟"

معاویه گفت "سپاه من که از من راضی است"

عبدالله بن عامر بن کریر گفت "هر کس ولایت خود را سامان دهد من ولایت خود را سامان می‌دهم"

عبدالله بن سعد بن ابی سرح گفت "عزل يك حاکم به خاطر مردم و نصب حاکم دیگر چندان مشکل نیست"

سعید بن عاص گفت "اگر چنین کنی کار عزل و نصب حاکم به دست مردم کوفه افتاده است که در مسجد حلقه حلقه نشستند و جز گفتگو و تحریک کاری ندارند آنها را

به منطقه جنگ بفرست تا همه فکر آنها جنگیدن روی اسب باشد "

گوید عمرو بن عاص سخن او را بشنید و به مسجد آمد و طلحه و زبیر را دید که در گوشه‌ای نشسته‌اند

گفتند "پیش ما بیا " و چون به نزد آنها رفت پرسیدند "چه خبر داری؟ "

گفت "خبر بد، کار بدی نبود که به انجام آن فرمان نداد " و چون اشتر بیامد طلحه و زبیر به او گفتند "حاکم شما که به خطابه خواندن درباره او ایستاده بودید برگشت و مأمور است که شما را به منطقه جنگ بفرستد و فلان و بهمان کند. "

اشتر گفت "بخدا ما از بد رفتاری او شکایت داشتیم و درباره او به خطابه خواندن نایستاده بودیم ولی حالا دیگر ایستاده‌ایم به خدا اگر خرجی من تمام نشده بود و مرکبیم قدرت رفتار داشت زودتر از او به کوفه می‌رفتم تا نگذارم وارد آنجا شود "

به او گفتند "ما وسائل رفتن را که نداری فراهم می‌کنیم " و هر يك از آنها پنجاه هزار درم به او قرض دادند که میان یاران خود تقسیم کرد و بسوی کوفه حرکت کرد.

مذهب نبوز